

رهیافت معرفتی راهیان نور



راهیان نور- این نام‌گذاری معرفتی است برای یک حرکت فرهنگی- اجتماعی که واجد یک شبکه معنایی و کارکردی است. خیلی فراگیرتر ومؤثرتر از «گردشگری جنگ، که گونه‌ای از صنعت توریسم در جهان شمرده می‌شود.

همان‌طور که ما در جنگ، متفاوت با دنیا نگاه می‌کردیم در این حرکت هم نگاه ومدل رفتارمان تفاوت آشکار دارد. تأمل در موضوع ما را با این گزاره روبه‌رو می‌کند که بعد از جنگ جهانی دوم، زمزمه‌های گردشگری جنگ روی زبان‌ها افتاد. ایده‌ای که وقتی مطرح شد، هدفی جز رونق دوباره مناطق جنگ زده و بهبود وضعیت اقتصادی این مناطق نداشت. دنیایی که اندازه‌گیری‌های صرفاً مادی است با این نگاه وارد این بحث شد اما در همین نماند ومقداری وجهه تاریخی آن قوت گرفت.

این نگاه اما زودگذر بود چون با بهبود وضعیت، مناطق جنگ زده، به حاشیه دنیای گردشگری رانده شد. هرچند برخی دولت‌ها و کشورها تلاش می‌کنند این گونه گردشگری را به فرصتی تأمل‌آفرین برای تماشای فجایع انسانی، تحریک عواطف بشردوستانه وروحیه جنگ‌ستیزی وکمک به هم‌نوع تبدیل کنند.

فراتر از جنبه به حاشیه‌رفته اقتصادی، ازمنظر اجتماعی،این نوع ازگردشگری که در حیطه گردشگری فرهنگی قرار می‌گیرد، از شاخه‌های تخصصی و با اهمیت گردشگری است که با نشان دادن ویرانی‌های ناشی از جنگ، علاوه بر بیدار کردن حس اندیشه برای جلوگیری از جنگ، در گردشگران به حفظ تاریخ‌معنوی وحماسی یک کشور

کنیم. با یعلی.



روزنامه نگار غلامرضا زین‌العابدین

کمک می‌کند. گردشگری جنگ می‌تواند کارکردهای اجتماعی و فرهنگی گوناگونی را در جامعه دنبال کند. گردشگران با سفر به این مناطق با دور شدن از دنیای مادی، راهی برای جست‌وجوی معنویت می‌یابند. چیزی که در بالاترین درجه در سفر راهیان نور برای فرزندان ایران رخ می‌دهد. این را از زبان افراد متعددی شنیده‌ام که در این سفر به نگاهی در حوزه انسانی می‌رسند که بدون این تجربه هرگز بدان نمی‌رسیدند. حتی افرادی به صراحت تأکید داشتند که با درک این سفر و حضور در مناطق عملیاتی به فهمی کمال یافته ازعاشورا وکر بلا رسیده‌اند. مناطقی که گورهای دسته‌جمعی شهدا در آن است، بسیار حالشان را به درک در بلا نزدیک کرده است.

جایگاه‌هایی که بچه‌های ما غریبانه و دسته جمعی، «زنده‌کش» شده‌اند و بر پیکرشان تانک رانده‌اند، ماجرای اسب تاختن یزیدیان بر پیکر امام شهیدمان و یارانش را در ذهن تداعی می‌کند. ما در جنگ خود را با سیدالشهدا^(ع) تعریف کردیم و هر روزمان عاشورا بود. هر قطعه از جبهه هم کربلای تعدادی از رزمندگان. طبیعی است که بعد از جنگ هم با همین نگاه به مسائل پیامد آن را ببینیم.

در همین هندسه ما از گردشگری جنگ تا رفعت راهیان نور رسیدیم. فرهنگ زیارت را تجربه‌ای نوکردیم. به رهیافت‌هایی رسیدیم که برای همیشه سوغات معرفت‌افزای جان‌ماست. این چیزی است که سفر زیارتی راهیان نور را ازگردشگری جنگ متمایز و صدالبته ممتاز می‌کند. به این مهم، ویژه توجه می‌کنیم. با یعلی.

در یکی از سرزمین‌های منطقه اسکاندیناوی، مدیر یک شرکت دانش‌بنیان برای شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌های کامپیوتری شرکت خود یک متخصص شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها را که از بهترین متخصصان شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌های منطقه اسکاندیناوی بود و

دستمزدگرفائی نیز می‌گرفت دعوت کرد تا طی یک روزکاری سیستم‌های شرکت را شبکه‌سازی و امنیت آن‌ها را استاد کند. متخصص شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها وقتی وارد شرکت شد و در دفتر مدیر شرکت قرارداد شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها را با دستمزد گزاف امضا کرد و خواست شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها را آغاز کند، ناگهان چشمش به یک ویلن افتاد که بر دیوار مدیر شرکت نصب شده بود. پس رو به مدیر شرکت کرد و گفت: «ایا می‌توانم به این ویلن دست بزنم؟ مدیر شرکت گفت: بلدی؟ متخصص شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها گفت: بلی. مدیر شرکت گفت: بزن ببینم. متخصص شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها ویلن را برداشت و آن را کوک کرد و زیرگردنش گذاشت و باتسلط کامل باآن، آهنگی دشوار و پیچیده وزیبا را نواخت.

مدیر شرکت که خوشش آمده بود گفت: آفرین، چه خوب زدی. آهنگ شاد هم بلدی بزنی غم دنیا را فراموش کنیم؟ متخصص شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها گفت: بلی. و چندین آهنگ شاد وقردار نواخت و مدیر شرکت را شاد کرد. مدیر شرکت سپس گفت: عالی بود. آهنگ غمگین هم بلدی بزنی دوقطره اشک بریزیم؟ متخصص شبکه‌سازی و امنیت سیستم‌ها گفت: بلی. و چندین آهنگ غمگین نواخت و

درمای هوای مشهد	 رطوبت هوا: ۹۰٪ ۱۳° ↑ ۸° ۱۳° ↓ ظهر ۱۳	 صبح ۱۳
-----------------	--	--

اذان ظهر ۱۱:۴۱:۳۶ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۵۹:۳۸
غروب آفتاب ۱۷:۳۴:۵۱ ● اذان صبح فردا ۰۴:۱۲:۵۸
اذان مغرب ۱۷:۵۳:۰۴ ● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۶:۵۶

اوقات شرعی مشهد

نمی‌دانم آن پسر جوان گیتارنواز که روزی روحانی غربیه‌ای دستش را فشرد و از او دعوت کرد مهمان مسجد باشد خاطره آن شب را هنوز به یاد دارد؟ یا اهالی همان شهرکی که در غربت مسجدی خلوت، روحانی جوان تازه معمم شده‌ای برایشان شب‌ها سخنرانی می‌کرد را فراموش نکرده‌اند؟ آن روزها شاید همان چند نفری که در آن مسجد خلوت پای صحبت‌هایش می‌نشستند گمان هم نمی‌کردند یک روز «مسعود دینانی» را بعدها در قاب برنامه سوره از شبکه ۴ ببینند، حتی شاید خود این روحانی جوان،

که آن روزها از خلوتی پای منبر، دلش گرفته بود نمی‌دانست بعدها تقدیر اتفاقی را برایش رقم می‌زند که نه فقط قاب تلویزیون و گفت‌وگوهای صمیمی و ساده و دقیقش در حوزه دین‌پژوهی مخاطب را پای اجرایش می‌شناند بلکه تقدیر می‌که اگر چه پیام‌آور خبر روزهای خوبی نبود اما رسالت دیگری را برایش به ارمان می‌آورد... بیماری فرصتی بود که با کلمه‌ها از تجربه زیستن در تعلیق میان زندگی و مرگ برایمان بنویسد. مسعوددینانی درس خوانده حوزه‌بود، همه‌او را به پژوهش در حوزه دین و اندیشه می‌شناختند و تصویرش را خیلی‌ها به‌ویژه آن روزها که باسرطان دست و پنجه می‌کرد اما رسالتش را کنتر نگذاشت و با چهره‌ای متفاوت در قاب برنامه سوره اجرا را از سر گرفت بیشتر در خاطر دارند.

من حتی سردبیری برنامه ادبی «شب روایت» و «شب‌های هنر»، سردبیری مجله‌ادبی «القباء» و عضویت در تحریریه‌ویکی‌شیعه، معاون شعر و ادبیات داستانی خانه کتاب و ادبیات ایران، عنوان قائم مقام شبکه ۴ را هم که در سابقه داشت کنار می‌گذارم و می‌گویم مسعود دینانی، رسول کلماتی بود که از وحشتناک ترین و سخت ترین روزهای یک انسان خلق می‌شوند و وقتی درد شبیه عصبانی بی‌رحم به جانت می‌افتد و ذره ذره پیمانشان یاپیابندند، است. یا آنجا که می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها و عهدهایی که می‌بندید، وفادار باشید،»

جالب است که بدانیم در نامه امام علی^(ع) به مالک اشتر، علاوه بر اینکه می‌گوید حتی در پیمانی که با دشمنت می‌بندی یاپیاند باش. تعبیری دارد که شگفت‌انگیز است و ماندگار، آنجا که می‌فرماید: «احترام به عهد و پیمان از مهم‌ترین واجب‌هاست. اما به‌راستی چرا امروزه این قدر بدقول شده‌ایم؟ چرا به‌قولی که می‌دهیم عمل نمی‌کنیم؟ چرا همیشه دیر می‌رسیم؟ چرا فکر نمی‌کنیم گاهی طرف

چند بار سر قرار هایمان به‌موقع رسیده‌ایم؟ چند بار قولی داده‌ایم و به آن عمل کرده‌ایم؟ چند بار به پیمان‌های مهمی که بسته‌ایم، یاپیاند بوده‌ایم؟ چند آیه و روایت و شعر و ضرب‌المثل درباره خوش‌قولی و وفای به عهد شنیده‌ایم و خوانده‌ایم؟ خودمان چقدر یاپیاندیم و دوروبری هایمان چقدر؟ حتما می‌دانیم و شنیده‌ایم که در سوره مؤمنون یکی از ویژگی‌های مؤمن «و آنان که امانت دارند و به پیمانانشان یاپیابندند، است. یا آنجا که می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها و عهدهایی که می‌بندید، وفادار باشید،»

جالب است که بدانیم در نامه امام علی^(ع) به مالک اشتر، علاوه بر اینکه می‌گوید حتی در پیمانی که با دشمنت می‌بندی یاپیاند باش. تعبیری دارد که شگفت‌انگیز است و ماندگار، آنجا که می‌فرماید: «احترام به عهد و پیمان از مهم‌ترین واجب‌هاست. اما به‌راستی چرا امروزه این قدر بدقول شده‌ایم؟ چرا به‌قولی که می‌دهیم عمل نمی‌کنیم؟ چرا همیشه دیر می‌رسیم؟ چرا فکر نمی‌کنیم گاهی طرف



روزنامه نگار بهرام جباری

مقابل از وقت و کارش زده است تا به قرار ما برسد؟ این‌ها را نوشتم تا بگویم این یکی دو هفته عجیب گرفتار بدقولی ما شده‌ام. نقاش ساختمان یاید ساعت ۸ می‌آید، با دو ساعت تأخیر ساعت ۱۰ آمد! تعمیرکار کپچج قول داد که ساعت ۹ صبح بیاید، با ۸ ساعت تأخیر ساعت ۵ عصر آمد. انگار سر قرار نبودن یک عرف زمانه شده است. هواپیما تأخیر دارد، قطار تأخیر دارد، همایش‌ها با یک ساعت تأخیر، گاه بیشتر شروع می‌شود، جلسه سرموقع برگزار نمی‌شود، مسئول محترم یک ساعت بعد از همایش تشریف می‌آورد و از این قبیل بعدهی‌ها و نقض پیمان‌ها فراوان داریم. کجای کار می‌لنگد؟ به گمان من بهانه ترافیک و امثال آن دیگر نخ‌نما شده است. مشکل برمی‌گردد به هر وقت مصاحبه‌دار و بی‌تعهدی به اصل حرمت «قرار، و عهد، و پیمان»، مشکل برمی‌گردد به اینکه خودمان را در اولویت قرار می‌دهیم تا دیگران را. بیااییم جز آنچه به‌ندرت وموجه اتفاق می‌افتد، بر عهدمان استوار باشیم و زمان دقیق قرارمان یادمان نرود.

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید مسجاد طلوع هاشمی
- نشانی: مه‌لن‌شه‌د،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹

اول شخص

سوره آخر را خواند و رفت...

درباره مسعود دینانی که مرگ، زندگی و کلمات را به هم پیوند داد



روزنامه نگار بهرام جباری

محک می‌خورد. دینانی در جدال بی‌رحم سرطان که زندگی را به چالش کشیده بود، حتی در شبی که خوب می‌دانست دیگر این جسم بی‌وفا پاره از او جدا می‌شود، باز هم می‌نوشت: «در جراحی اول معده و طحال و نیمی از کبد و پاره‌ای از مری و غدد فوق کلیوی را برداشته‌بودند. در جراحی دوم دیافراگم و روده و بخش دیگری از مری را. این بار مجبور شده بودند تیغ‌ها را تا پشت قلب ببرند. و این یعنی احتمال مرگ مضاعف... با لوله‌ای در روده که قرار بود از یکی دو هفته بعد دهان جدیدم شود. برای خوردن غذاها

و داروهایی که فقط می‌توانستند مایع باشند و با سرنگ به روده تزریق شوند. باقی درد وحشتناک بود، اضمحلال تن بود. و سکوت!؛ اما مسعود دینانی تا زمانی که می‌توانست بنویسد، ادامه داد. کافی بود نوشته‌هایش را در صفحه‌های مجازی‌اش دمدمه‌های غروب بخوانی روضه‌ای تمام و کمال بود. اما نه روضه‌ای که فقط سهیمت از آن گریستن باشد بلکه از همه چیزهایی می‌نوشت که تا پیش از هجوم این بیماری می‌توانست معنا داشته باشد از سوتیج خودروبی که بالآخره به نامش درآمده بود و چقدر دیگر اهمیت نداشت، از دستی که تا دیروز می‌نوشت و دیگر لمس شده بود و نمی‌توانست قلم را نگه دارد، از «ارغوان»، «آیه... دخترکانش و از

«فاطمه» همسرش که زبان مشترکشان روزهای آخر گریستن بود... مسعود دینانی، سرطان و زندگی و کلمات را به‌هم پیوند زد و هر چند کوتاه‌راوی ذره ذره دل‌کنند از دنیایی بود که ناپایدرویش حساب کردو تا آخرین لحظه می‌خواست برای «ارغوانش» بنویسد و نشد. اگر چه سهم‌اواز زیستن در این دنیا ۴۱ سال بودودر ۱۸ اسفند ۱۴۰۱ آخرین سطر زندگی‌اش به نقطه پایان رسید اما کلمه‌ها که میرا نیستند، آنچه نوشت تا همیشه ماندنی است.همین.



همان‌طور که می‌دانید این روزها سرعت اینترنت یک طوری شده است که انگار در تمام پهنای باندهای اینترنتی کلی سرعت گیر نصب کرده‌اند و اینترنت از یک چنین مسیری دارد به صورت دنده یک و نیم کلاچ خودش را به ما می‌رساند. برای همین دست به‌کار شدیم و نامه‌ای به اینترنت نوشتیم،

«سلام اینترنت جان. بگذار بی مقدمه بگویم، این آهستگی تو برای ما ارمغانی جز خستگی ندارد. برایمان سؤال شده است که مگر تو به حرف‌های وزیر ارتباطات گوش نمی‌کنی که هر وقت مصاحبه‌دار می‌گوید زیرساخت‌های ارتباطی از سوی کارشناسان ما به سرعت در حال توسعه است؟ چرا با اینکه فرت و فرت دارند زیرساخت‌ها را توسعه می‌دهند، تو این قدر بی حالی و کمی به خودت سرعت نمی‌دهی! اینترنت عزیز، هر وقت می‌رویم چیزی می‌خریم و قیمتش را با روز قبل مقایسه می‌کنیم، با خود می‌گوییم کاش تو هم ذره‌ای سرعت تورم را الگو و سرمشق خود قرار می‌دادی تا در جدول سرعت اینترنت جهانی، این قدر ته‌نگیریم و ته‌نشین نشویم. سرعت اینترنت می‌دهی! اینترنت عزیز، کاش می‌شد برویم سراغشان و همان‌طور که یقه‌شان را گرفته‌ایم از آن‌ها بیرسیم هدفشان از نشر این اخبار دقیقاً چیست؟ الان ما بعد از شنیدن این خبر سرعت نجومی باید چه کار خاصی انجام دهیم؟ این خبر را منتشر کردید که ما برویم توی آن ایستگاه فضایی روی فلان لینک کلیک کنیم؟ یا منتشر کردید که ما دلمان سرسوزد؟،

دوست داشتیم آن قدر کیفیت بالا بود که

الهی!

گرفتار آن دردم، که تو داروی آئی.

بنده‌آن نلایم که تو سزاوار آئی.

من در تو، چه دانم؟ تو دانی.

تو آئی که مصطفی گفت، من ثنای تو را نتوانم شمرد آن گونه که تو خود بر نفس خویش ثنا گفتی.

(مناجات‌نامه/ خواجه عید... انصاری)

شوخی بی‌شوخی

نامه‌ای به اینترنت

کیف می‌کردیم از آمدنت ولی الان به خاطر پایین بودن کیفیت اینترنت حس می‌کنیم اگر قبلاً دکل نفتی‌گم می‌شد الان دکل‌های مخابراتی‌گم شده‌اند ولی خیرش رسانه‌ای نشده است و گاهی سرعت آن قدر پایین می‌آید که ساختمان است بفهمیم هنوز وصلی یا قطعی. تا چند وقت پیش که نیاز بی بلوکه شدن پول برای ثبت نام خودرو نبود روی تو کلیک می‌کردیم و آن قدر بازشدنت طول می‌کشید که مهلت ثبت‌نام به پایان می‌رسید. به خاطر این وضعیت دوست داریم گوشی خودمان را برداریم و بزنی به دیوار ولی خدا را شکر که قیمت هر روز بیشتر از دیروز گوشی، ما را از این کار منصرف می‌کند اما بگذار یک چیز را بگویم. تورا با همه سرعت کم می‌توانیم تحمل کنیم، ولی باور کن آن‌هایی که خبر سرعت بالای اینترنت را در فلان ایستگاه فضایی منتشر می‌کنند قادر به تحملشان نیستیم. کاش می‌شد برویم سراغشان و همان‌طور که یقه‌شان را گرفته‌ایم از آن‌ها بیرسیم هدفشان از نشر این اخبار دقیقاً چیست؟ الان ما بعد از شنیدن این خبر سرعت نجومی باید چه کار خاصی انجام دهیم؟ این خبر را منتشر کردید که ما برویم توی آن ایستگاه فضایی روی فلان لینک کلیک کنیم؟ یا منتشر کردید که ما دلمان



روزنامه نگار بهرام جباری

همان‌طور که می‌دانید این روزها سرعت اینترنت یک طوری شده است که انگار در تمام پهنای باندهای اینترنتی کلی سرعت گیر نصب کرده‌اند و اینترنت از یک چنین مسیری دارد به صورت دنده یک و نیم کلاچ خودش را به ما می‌رساند. برای همین دست به‌کار شدیم و نامه‌ای به اینترنت نوشتیم،

مناجات و حکایات

الهی!

گرفتار آن دردم، که تو داروی آئی.

بنده‌آن نلایم که تو سزاوار آئی.

من در تو، چه دانم؟ تو دانی.

تو آئی که مصطفی گفت، من ثنای تو را نتوانم شمرد آن گونه که تو خود بر نفس خویش ثنا گفتی.

(مناجات‌نامه/ خواجه عید... انصاری)